



در ترجمه های قرآن

خطاهای

سید محمد رضا صفوی

مقدمه

ترجمه قرآن از جمله تلاش های مبارک پژوهشگران قرآنی است که بی گمان مصداق ابلاغ پیام های الهی و دعوت به سوی خدا و توحید ناب است که خداوند فرموده است: **الذین یبلغون رسالات الله (الحزاب، ۳۳/۳۹) قل هذه سبیلی ادعوا الی الله علی بصیرة انا و من اتبعنی (یوسف، ۱۰۸/۱۲)** و در این نیز تردیدی نیست که ترجمه قرآن کریم کاری بس دشوار و طاقت فرساست و در عین اینکه سرور آفرین و مایه فخر و مباهات است خالی از نگرانی و دلهره نیست زیرا خدای فرموده است: **انقولون علی الله مالاتعلمون (بنی، ۱۰/۶۸)** لذا مترجمان را سزد که تمام شرایط لازم در ترجمه قرآن را در خود بیابند و تمام همت و توان خویش را به کار بندند و کمترین کوتاهی و مسامحه را روا نشمرند ولی از آن رو که توان بشر محدود است، به رغم تلاش و همت به کار رفته در ترجمه ها باز لغزش هایی به چشم می خورد، که ناقدان تیز بین لغزش های بسیاری را گوشزد کرده اند ولی همه مترجمان بر این باورند که تا رسیدن به ترجمه ای بی لغزش فاصله است. لذا می طلبد که نقد و بررسی ترجمه ها همچنان ادامه یابد تا این فاصله هر چه کم تر شود تا شاید زمانی این هدف دور دست تأمین گردد و ترجمه هایی بدون خطا و لغزش ارائه گردد.

مانند در این نوشتار برآنیم که اشاره ای به خطاها و لغزش ها داشته باشیم، باشد که در رسیدن به این هدف مقدس شریک شویم. در این نقد و بررسی بیشترین نگرش:

۱. به لغزش هایی است که فراگیرتر است و کم تر ناقدان بدان توجه داده اند.
۲. سیر مباحث از سهل به نیم سهل تا موارد مشکل است.
۳. ترجمه هایی که در این دوران رواج بیشتری دارند مورد توجه قرار گرفته اند.
۴. سعی بر آن بود که لغزش هایی مطرح شود که در بیان آنها قواعد کلی استنتاج گردد و دست

پیشگامان

۲۷۷۹

مایه برای یافتن موارد مشابه باشد.

۵. از آن رو که مبنای ترجمه هر آیه، تفسیر آن است چه بسا به تفسیر برخی از آیات نیز اشاره شود.

صحت و دقت ترجمه و تفسیر قرآن در گرو اموری چند است که از مهم ترین آنهاست:

۱. شناخت دقیق معنای واژگان قرآنی.
 ۲. آشنایی کامل به ادبیات عرب از صرف و نحو و معانی و بیان.
 ۳. توجه به محاورات عقلایی.
 ۴. توجه به ساختار و سیاق جملات در آیات قرآنی.
 ۵. در خصوص ترجمه، آشنایی با ادبیات و شناخت واژگان زبان مقصد.
- بسیاری از لغزش ها در تفسیر قرآن و ترجمه آیات الهی برخاسته از عدم آگاهی کامل از موارد یاد شده یا کوتاهی در رعایت آنهاست. و چه بسا لغزش ها برخاسته از سهوها و غفلت هاست.

مواردی از غفلت

۱. آنگاه که مترجم در ترجمه آیه ۶ سوره تغابن: **فقالوا ابشر یهدوننا، واژه «بشر» را مفرد و فعل «یهدون» را نیز مفرد معنا می کند و می نویسد «گفتند: آیا بشری ما را هدایت می کند»^۱ یا «گفتند: آیا بشری ما را راهنمایی می کند»^۲ قطعاً از روی غفلت است.**

۲. و اگر در ترجمه آیه ۱۰ سوره لقمان: **خلق السموات بغیر عمد ترونها،** نوشته شده است: **«(او) آسمان ها را بدون ستونی که آن را ببینید آفرید»^۳** در این آیه «عمد» که جمع «عمود» است مفرد ترجمه شده، که بی گمان از سر غفلت بوده زیرا در همان ترجمه در آیه ۲ سوره رعد: **الله الذی رفع السموات بغیر عمد ترونها، آمده است: «خدا همان کسی است که آسمان ها را بدون ستون هایی که برای شما دیدنی باشد برافراشت»**

۳. و اگر مترجمی در ترجمه آیه: **قل من ینجیکم من ظلمت البر و البحر ندعونه، تضرعاً و خفیه، (انعام، ۶۳/۶)** می نویسد: **«بگوچه کسی شما را از تاریکی های خشکی و دریا می رهاند در حالی که او را به لابه و بیم می خوانید»^۴** از سر غفلت، «خفیه» را که به معنای «پنهانی» است از «خوف/ ترسیدن» پنداشته و به بیم ترجمه کرده است، زیرا همان مترجم در آیه ۵۵ سوره اعراف: **ادعوا ربکم تضرعاً و خفیه،** می نویسد: **«پروردگارتان را به لابه و نهانی بخوانید»** در اینجا مترجم به واژه «خفیه» توجه بیشتری کرده و آن را درست ترجمه نموده است.

۴. و اگر مترجمی در ترجمه آیه: **ولیس بضارهم شیئاً الا باذن الله (مجادله، ۵۸/۱۰)** می نویسد: **«در**

۲۷۷۹

حالی که جز به رخصت خدا، هیچ چیز زبان رسان به آنان نیست^۵ از سر غفلت است که «شیئاً» را اسم «ایس» شمرده، در حالی که اسم «لیس» ضمیری است که به «شیطان» در جمله قبل «انما النجوى من الشيطان» باز می‌گردد «شیئاً» مفعول به یا مفعول مطلق برای «ضارهم» است. بر این اساس مفاد آیه چنین می‌شود: «در حالی که شیطان جز به رخصت خداوند اندک زبانی به آنان نمی‌رساند.»
در این مقال به این گونه اغزش‌ها که گمان می‌رود غفالتاً و از سر سهو صورت گرفته باشد نمی‌پردازیم بلکه خطاهایی مورد بررسی قرار می‌گیرد که دقت و تأملی را می‌طلبد.

۱. الحمدلله

جمله «الحمدلله» دو احتمال را برمی‌تابد: ۱. جمله انشایی ۲. جمله خبری. مانند «بعث» و «اشتریت» که گاهی در مقام انشای خرید و فروش به کار می‌رود یعنی گوینده با همین الفاظ خرید و فروش را به وجود می‌آورد و گاهی به وسیله آن از خرید و فروش انجام شده گزارش می‌دهد.
جمله «الحمدلله» نیز به همین صورت است گاهی قصد گوینده اخبار و بیان این واقعیت است که ستایش از آن خداست و چه بسا او با همین کلام در مقام حمد و ثنای الهی برمی‌آید مانند وقتی که از جانب خدا، نعمتی به او رسد پس گوید: «الحمدلله» در اینجا خبر نمی‌دهد که ستایش از آن خداست بلکه با این سخنش خدای را سپاس می‌گوید و ستایش می‌کند.
جمله «الحمدلله» بیست و دو بار در قرآن آمده است و در همه جا به یک معنا نیست بلکه گاهی جمله اخباری است و چه بسا مراد از آن معنای انشایی باشد و در مواردی هر دو معنا محتمل است. ولی مترجمان معمولاً به این نکته توجه نداشته و ترجمه‌ای یکسان ارائه کرده‌اند.
«الحمدلله» در آیات ذیل ظهور در معنای انشایی دارد:

اعراف آیه ۴۳، ابراهیم آیه ۳۹، نمل آیه ۱۵.

و باید بدین گونه ترجمه شود «ستایش خدای را» که در فارسی گویای انشای حمد و ثنات نه «ستایش مخصوص خداوندی است»^۶ که در زبان فارسی گویای اخبار و گزارش است.
و در آیاتی مانند آیه ۱ سوره انعام و ۱۱۱ سوره اسراء حق آن بود که بدین صورت ترجمه می‌شود: «ستایش از آن خداست.» یا «ستایش به تمامی از آن خداست» نه «سپاس خداوندی را که...»^۷ و نه «ستایش خدایی را که...»^۸

زیرا آیه سوم انعام از آن رو که در مقام استدلال بر توحید ربوبی است با اخبار از اینکه «همه ستایش‌ها از آن خداست» مناسب است علاوه بر این، جمله «ثم الذين كفروا...» که جمله‌ای خبری است به «الحمدلله» عطف شده و این خود نشانه آن است که جمله «الحمدلله» نیز خبری است.
و «الحمدلله» در آیه سوره اسراء نیز با توجه به سیاق و ساختار آیه، با جمله خبری سازگارتر

۲۷۷۱

است. زیرا ستایش خدا به خاطر اینکه فرزندی اختیار نکرده یا او را شریکی نیست، مفهوم روشنی ندارد. و اگر خدای را بر فرض محال فرزند هم بود یا شریکی داشت جای آن بود که هم او و هم فرزند، شریک ستایش شوند که خود فرمود: قل إن كان للرحمن ولد فانا اول العابدین، «بگو: اگر برای خدای رحمان فرزندی باشد من نخستین پرستنده‌ام»

ولی خبر دادن از اینکه ستایش به تمامی از آن خداوند است و سپس توصیف خداوند به اینکه فرزندی ندارد و شریکی برای او نیست، بیان حقیقت همراه با دلیل آن است یعنی از این رو همه ستایش‌ها از آن خداست که او را فرزندی نیست تا در آفرینش نیکی‌ها همکار او باشد، تا در اعطای نعمت‌ها شریک او باشد، در نتیجه جز او شایسته حمد نیست.
تذکر:

ترجمه «الحمدلله» به (ستایش مخصوص خداوند است) چنانکه در برخی از ترجمه‌ها آمده است این مشکل را نیز دارد که از حرف «لام» در «لله» معنای حصر دانسته شده، در حالی که حرف «لام» معنای ملکیت را می‌رساند. و اگر از لام ملکیت به لام اختصاص تعبیر می‌شود در مواردی مانند «الحصیر للمسجد» یا «المنبر للخطیب» است و این غیر از معنای حصر است. بنابراین روا نیست لام ملکیت و اختصاص را به «مخصوص» و مانند آن که حاکی از حصر است ترجمه کرد.

۲. العالمین

«عالمین» جمع «عالم» به دو معنا آمده است.

۱. همه موجودات هستی و به اصطلاح ما سوی الله.

۲. انسان‌ها.

راغب در مفردات می‌نویسد: العالم عالمان، الکبیر و هو الفلک بما فیہ و الصغیر و هو الانسان. در قرآن نیز در هر دو معنا به کار رفته است. ولی در ترجمه‌ها معمولاً «جهانیان» ترجمه شده است در حالی که جهانیان در لغت فارسی یک معنا بیشتر ندارد و آن مردم جهان است یعنی جهانیان در فارسی به تمام هستی و ماسوی الله اطلاق نمی‌شود؛ در فرهنگ بزرگ سخن تألیف دکتر حسن انوری آمده است: «جهانیان: مردم جهان». بنابراین حق آن بود که مترجمان با توجه به قراین موجود در هر آیه درمی‌یافتند که اگر مراد از «عالمین» انسانهاست آن را به جهانیان برمی‌گردانند اما اگر مراد از آن همه هستی است معادل دیگری مانند «جهان‌ها» «عوالم هستی» را برمی‌گزینند.

نمونه‌ای از آیاتی که «عالمین» در آنها به معنای مردمان است، عبارتند از: بقره آیه ۴۷ و ۱۲۲، آل عمران آیه ۳۳ و ۴۲، شعراء آیه ۱۶۵ و حجر آیه ۷۰.

و نمونه‌ای از آیاتی که در آنها «عالمین» به معنای تمام هستی است، عبارتند از: جاثیه آیه

۲۷۷۲

«عالمین» در این دو آیه و نظایر آن باید به «جهانها» یا «عوالم هستی» ترجمه شود در حالی که مترجمان به «جهانان» معنا کرده‌اند. ۹.
تذکر:

«عالمین» جمع «عالم» است و از نظر معنا هر دو حکایت از همه هستی یا همه انسان‌ها دارد یا این تفاوت که «عالمین» ناظر به گروه‌ها و اصناف موجودات یا اصناف انسان‌هاست ولی «عالم» این معنا را بر نمی‌تابد.
۳. الذین

در این الذین کفروا سواء علیهم، اندر تنهم أم لم تنذرهم لا یؤمنون (بقره، ۶/۲) و نظایر آن. نمونه‌هایی از ترجمه این آیه:

«بی‌گمان بر کافران برابر است چه بیمشان دهی یا بیمشان ندهی ایمان نمی‌آورند.» (کرمادوی)
«در حقیقت کسانی که کفر ورزیدند - چه بیمشان دهی، چه بیمشان ندهی - برایشان یکسان است؛ (آنها) نخواهند گردید» (فیلادونا)

«کسانی که کافر شدند برای آنان تفاوت نمی‌کند که آنان را (از عذاب الهی) بترسانی یا بترسانی؛ ایمان نخواهند آورد.» (مکارم شیرازی)

«در حقیقت کسانی که کفر ورزیدند بر آنان یکسان است که هشدارشان بدهی یا هشدارشان ندهی ایمان نمی‌آورند.» (رضایی اصفهانی و همکاران)
بر اساس ترجمه‌های فوق دو اشکال اساسی متوجه آیه شده است.

۱. اگر اذار پیامبر برای کافران سودمند نیست و اذارها و اخطارهای پیامبر به حالشان تفاوتی نکند و یکسان باشد نبوت پیامبر لغو خواهد بود.

۲. همه مسلمانان زمان پیامبر جز عده‌ای معدود، کافر، مشرک و بت پرست بودند و در پی اذارها و اخطارهای پیامبر مسلمان شدند تا سرانجام اکثر جزیره العرب به اسلام گرویدند و ایمان آوردند. چگونه آیه شریفه خبر می‌دهد که کافران ایمان نمی‌آورند؟!

برای حل مشکلات و ارائه ترجمه صحیح باید به این نکته توجه داشت که موصولات یعنی «الذی»، و «الذین» و «الذین» و «الذین» در دو معنا به کار می‌روند گاهی مراد از آنها جنس است و گاهی مقصود از آنها عهد است مانند کلمه «الرسول» یا «الرجل» که ال در آنها هم در معنای جنس و هم در معنای عهد به کار می‌رود. مثلاً در آیه شریفه: مَنْ ذَا الَّذِي يقرض الله قرضاً حسناً فیضعفه. (بقره، ۲۴۵/۲)

مراد از «الذی» جنس است یعنی شخص خاصی در نظر نیست.
به خلاف «الذی» در این آیه:

ألم تر إلى الذی حاج إبراهيم فی ربه (بقره، ۲/۲۵۸)

که مراد از «الذی» در این آیه فردی خاص یعنی نمرود است.

و در آیه ۹ سوره اسراء می‌خوانیم:

إن هذا القرآن یهدی للذی هی أقوم

در این کریمه «الذی» ناظر به فرد یا دسته و گروهی خاص نیست به خلاف «الذی» در آیه ۱

سوره مجادله، که در اینجا مراد از «الذی» فرد خاصی (خوله دختر خویلد) است و به خلاف «الذی» در آیه ۲۳ سوره یوسف، که مقصود از آن زلیخا است.

«الذین» نیز در هر دو معنا به کار می‌رود. مثلاً سوره لقمان، آیه ۸، که مراد از (الذین) عام است و نظر به گروه و دسته‌ای خاص ندارد بر خلاف (الذین) در این آیه ۱۵۵، آل عمران.

بنابراین نباید موصولات در همه موارد یکسان ترجمه شود آنجا که جنس است باید عام و مطلق معنا شود و آنجا که ناظر به فرد یا اشخاص خاصی است باید به صورت معنای خاص منعکس شود.

در آیه محل بحث «إن الذین کفروا سواء علیهم» با توجه به ساختار آیه و سیاق آیات و تناسب حکم و موضوع در می‌یابیم که «الذین» معنای عهد دارد و ناظر به افراد خاصی است. بنابراین مناسب است این گونه ترجمه شود «بی‌گمان برای آن کفر پیشگان یکسان است...» تا معنای عام به گونه‌ای که شامل همه کافران بشود، از آن سلب گردد.

۴. سیما

واژه «سیما» در لغت عرب به معنای علامت و نشانه است.

راغب در مفردات می‌نویسد: «السیما و السیماء: العلامة»

این منظور در لسان العرب در ماده (س. و. م) می‌گوید:

السومة و السیمة و السیماء، العلامة تمدو و تقصر. یعنی «سیما» و «سیما» هر دو صحیح است و هر دو به معنای علامت و نشانه‌اند. و سپس می‌نویسد: و فی حدیث الخوارج «سیماهم التحلیق» یعنی علامتهم.

و «السیما» یاها فی الاصل واو و هی العلامة یعرف بها الخیر و الشر قال الله «تعرفهم بسیماهم»، ولی مترجمان قرآن معمولاً آن را به چهره که به معنای صورت است ترجمه کرده‌اند:

از باب نمونه: ۱. یعرف المعجمون بسیماهم (الرحمن، ۴۱/۵۵) «خلافکاران به چهره‌هایشان شناخته می‌شوند.» (رضایی اصفهانی)

۲۷۷۴

۲۷۷۴

در این ترجمه علاوه بر اینکه «سیما» به چهره ترجمه شده به صورت جمع نیز منعکس شده است، در حالی که در سایر آیاتی که «سیما» به کار رفته است نظیر آیه ۳۰ سوره محمد به صورت مفرد، ترجمه شده است.

۲. بحسبم الجاهل أغیاء من التّعفف تعرفهم بسیمهم (بقره، ۲/۲۷۳)

«نادان انسان را از بس خویش نندارند - توانگر می پندارد ایشان را به چهره باز می شناسی.» (مکارم شیری)

«از شدت خویش داری افراد ناآگاه آنها را بی نیاز می پندارند؛ اما آنها را از چهره هایشان می شناسی.» (مکارم شیرازی)

گمان می رود تشابه لفظی «سیما» در عربی با «سیما» در فارسی موجب اشتباه شده است. تذکر:

در ترجمه اول این مسامحه نیز دیده می شود که ضمیر «سیماهم» منعکس نشده است چنانکه در ترجمه اخیر نیز این مسامحه به چشم می خورد که هم واژه «الجاهل» که مفرد است و هم کلمه «سیما» که مفرد است به صورت جمع «افراد ناآگاه» و «چهره هایشان» ترجمه شده است، در حالی که همین ترجمه در آیه ۲۶ سوره اعراف «سیما» را مفرد معنا کرده است. «بصرفون کلاً بسیمهم؛ هر یک از آن دو را به چهره شان می شناسند.»

علاوه بر کتاب های لغت که «سیما» را علامت و نشانه معنا می کنند نه چهره و صورت، آیه ۲۹ سوره فتح نیز شاهد قطعی بر این معناست. خداوند در وصف یاران پیامبر (ص) می فرماید: «سیماهم فی وجوههم من اثر السجود؛ چنانچه «سیما» به معنای چهره می بود معنا نداشت گفته شود «چهره شان در صورت هایشان...»

۵. إن تجتسوا کبائر ما تنهون عنه نکفر عنکم سیاتکم (نساء، ۴/۳۱)

در ترجمه این آیه آورده آمده است:

«اگر از گناهان بزرگی که از آن بازداشته شده اید دوری گزینید؛ از گناهان (کوچک) تان چشم پوشی می کنیم.» (گرمارودی)

«اگر از گناهان بزرگی که از آن (ها) نهی شده اید دوری گزینید، بدیهای شما را از شما می زداییم.» (نولادوند)

«اگر از گناهان بزرگی که از آن نهی می شوید پرهیز کنید گناهان کوچک شما را می پوشانیم.» (مکارم شیرازی)

سایر ترجمه ها نیز با اندک اختلافی در تعبیرها همین گونه معنا کرده اند.

بررسی:

از ترجمه های یاد شده برمی آید که عبارت «ما تنهون عنه» صفت برای «کبائر» است. زیرا گفته اند «از گناهان بزرگی که از آن نهی شده اید (بازداشته شده اید)

اگر «ما تنهون عنه» صفت «کبائر» دانسته شود، این سؤال مطرح است که آیا این صفت احترازی است یا توضیحی؟ بر فرض اول، وصف یعنی «ما تنهون عنه» گناهان بزرگ را به دو دسته تقسیم می کند دسته ای که مورد نهی قرار گرفته و دسته ای که از آن نهی نشده است. و این قطعاً ناصواب است. آیا ممکن است گناه بزرگی را تصور کرد که خداوند از آن نهی نکرده باشد و مکلفان را از ارتکاب آن بازداشته باشد؟!

و بر فرض دوم: وصف «ما تنهون عنه» در حقیقت تعریف و توضیحی است برای گناهان کبیره یعنی «اگر از گناهان کبیره اجتناب کنید و گناه کبیره هر گناهی است که از آن نهی شده اید...» مفهوم این عبارت یکی از دو معنای ذیل است:

یکم، همه گناهان از آن روی که منهی عنه هستند کبیره اند و گناه صغیره در شریعت نیست. دوم، گناه صغیره آن گناهی است که در شریعت از آن نهی نشده است یعنی مردم از ارتکاب آن بازداشته نشده اند.

نادرستی دومین احتمال نیاز به توضیح ندارد زیرا فرض گناه بدون اینکه از ارتکاب آن بازداشته شده باشد فرض نادرستی است.

اما احتمال اول، اگر چه معقول است و کسی را رسد که بگوید: همه گناهان مورد نهی واقع شده اند و همه کبیره هستند. ولی با فراز بعد که فرمود: «نکفر عنکم سیاتکم» سازگار است زیرا «سیات» در اینجا به قرینه «نکفر» گناهان است که به قرینه مقصود از آن گناهان صغیره خواهد بود.

علاوه بر آنچه گفته شد مبنای وجوه یاد شده، مبنای نادرستی است زیرا «ما» در «ما تنهون عنه» به شهادت بسیاری از مفسران قرآن، موصوله است و موصولات معرفه اند و نمی توانند برای «کبائر» که نکره است صفت قرار گیرند.

وجه صحیح که هم از دیدگاه ادبی بی اشکال و هم از نظر معنا درست است این است که گفته شود: «ما تنهون عنه» مضاف الیه «کبائر» است. یعنی اگر از کبیرهای آنچه از آن نهی می شود پرهیزید گناهان صغیره شما را از شما می زداییم. در حقیقت «ما تنهون عنه» یعنی منهیات که همه گناه است دو قسم می شود کبیره و غیر کبیره و آیه شریفه می فرماید: اگر از کبیرهای آن گناهان اجتناب کنید به صغیرها مؤاخذه نمی شوید. (نکفر عنکم سیاتکم)

ضمناً: در ترجمه های اول و دوم فعل مضارع «تنهون» به ماضی ترجمه شده است، که دقیق

نیست به خلاف ترجمه سوم که این مسامحه در آن نیست و در ترجمه اول و سوم «عنکم» در «تکفر عنکم» معنا نشده است برخلاف ترجمه دوم که از این مسامحه پیراسته است.

۶. و لا رطب و لا یابس إلا فی کتاب مبین (انعام، ۵۹/۶)

نخست نمونه‌هایی از ترجمه‌هایی که برای این بخش از آیه شریفه ارائه شده است مرور می‌کنیم: «و هیچ تر و خشکی نیست مگر اینکه در کتابی روش (ثبت) است» (فولادوند).

«و هیچ تر و خشکی وجود ندارد جز اینکه در کتابی آشکار (= از کتاب علم خدا) ثبت است» (مکارم شیرازی)

سایر مترجمان نیز با اندکی تفاوت در تعبیر، آیه شریفه را همین گونه ترجمه کرده‌اند. بررسی:

در ترجمه‌های یاد شده مسامحه‌ای آشکار به چشم می‌خورد که برخاسته از کم توجهی به اعراب آیه شریفه است. برای روشن شدن معنا و ترجمه صحیح جمله یاد شده و آشکار شدن اشکال ترجمه‌های موجود، فراز پیش از آن را مورد دقت قرار می‌دهیم:

و ما تسقط من ورقة إلا یعلمها و لاجبة فی ظلمات الأرض و لا رطب و لا یابس إلا فی کتاب مبین
مجورودن «رطب» و «یابس» و پیش از آن «جبة» به روشنی می‌نماید که حرف «لا» در کلمات یاد شده، نه «لا»ی نفی جنس است مانند: «لا اله الا هو» و گرنه کلمه «اله» مبنی بر فتح می‌شد و نه «لا»ی شبیه «لیس» است مانند: «لا فیها غول» (صافات، ۲۷/۳۷) و اگر نه مرفوع می‌شد. بنابراین «رطب» و «یابس» به وسیله «واو» عطف بر «ورقة» در جمله «و ما تسقط من ورقة» است. و چون «ورقة» فاعل برای «تسقط» است. کلمات «جبة» و «رطب» و «یابس» نیز فاعل برای «تسقط» به حساب می‌آیند.

و همانطور که «الإیعلمها» به معطوف علیه یعنی «ما تسقط من ورقة» مرتبط است، به آنچه بر آن عطف شده است نیز مرتبط می‌شود. و «الإی فی کتاب» توضیح یا تأکید برای «الإیعلمها» است و جمله بدین صورت خواهد بود.

«و ما تسقط من ورقة و لاجبة و لا رطب و لا یابس إلا یعلمها إلا فی کتاب مبین»

بنابراین مفاد آیه چنین می‌شود:

و هیچ برگگی و هیچ دانه‌ای و هیچ تر و خشکی فرو نمی‌افتد مگر اینکه خدا آن را می‌داند اینها سقوط نمی‌کنند مگر اینکه در کتابی روشن ثبت است.
زمخشری در تفسیر الکشاف می‌نویسد:

«و لاجبة... و لا رطب و لا یابس» عطف علی «ورقة» و داخل فی حکمها کانه قیل «و ما یسقط شیء من هذه الاشياء إلا یعلمها» و قوله «إلا فی کتاب» کالتکریر لقوله «إلا یعلمها» لأن معنی «إلا یعلمها» و معنی «إلا فی کتاب مبین» واحد.

ابن حیان در البحر المحیط و ابن عاشور در التحریر و التنویر، آیه شریفه را به صورت یاد شده توضیح داده‌اند و علامه طباطبایی در تفسیر المیزان، نیز آیه را به همین صورت تبیین کرده جز اینکه فرموده است: «الإی فی کتاب» عطف بیان یا بدل برای «إلا یعلمها» است.

این در حالی است که در ترجمه‌های یاد شده «لا» در «و لا رطب و لا یابس» «لا»ی نفی جنس یا شبیه لیس گرفته شده و «رطب و یابس» اسم آن و خبرش یعنی «موجود» مقدر شمرده شده است یعنی «و لاجبة... و لا رطب و لا یابس موجود الا فی کتاب مبین» که ضعف آن دانسته شد.

۷. یا ایها الذین امنوا إذا قمتم إلى الصلوة فاغسلوا وجوهکم و ایدیکم إلى المرافق و امسحوا برءوسکم و أرجلکم إلى الکعبین... فلم تجدوا ماء فتیمموا صعیدا طیباً فامسحوا بوجوهکم و ایدیکم منه (مانده، ۴/۵)
محل بحث در این کریمه دو جمله: «و امسحوا برءوسکم و أرجلکم إلى الکعبین» و «فامسحوا بوجوهکم و ایدیکم منه» است.

یک قاعده ادبی:

پیش از بیان آیه، اشاره به یک قاعده ادبی ضروری می‌نماید و آن تفاوت معنوی عطف بر لفظ و عطف بر محل است. در ادبیات عرب برای عطف انواعی را یاد کرده‌اند از جمله عطف بر لفظ و عطف بر محل مثلاً وقتی گفته می‌شود «لیس زید بقائم و لا قاعد». کلمه «قاعد» به صورت مجرور عطف بر لفظ قائم است و آنگاه که گفته شود: «لیس زید بقائم و لا قاعداً» کلمه «قاعداً» به صورت منصوب عطف بر محل «بقائم» است زیرا «بقائم» خبر لیس است و محلاً منصوب می‌باشد، تفاوت معنوی این دو آن است که در صورت اول متکلم معنایی را که برای «باء» لحاظ کرده است در معطوف نیز آن را ملاحظه می‌کند به خلاف صورت دوم یعنی بر محل که آن معنا را در معطوف در نظر نمی‌گیرد.

با توجه به این بحث دو بخش یاد شده از آیه وضو را ملاحظه می‌کنیم. در این دو بخش مسح سر و مسح پاها در وضو، و مسح صورت و مسح دستها، در تیمم مطرح شده است. ولی با تفاوت در تعبیر، در حالی که این تفاوت در ترجمه‌ها منعکس نشده است.

توضیح اینکه: در مسح سر، حرف «باء» بر مسح آمده و فرموده است: «و امسحوا برءوسکم» و با منصوب آوردن «أرجلکم» و عطف آن بر محل «برءوسکم» مفاد حرف باء را در «أرجل» لحاظ

نکرده است. بخلاف مسح صورت و دستها در تیمم که فرمود «فامسحوا بوجوهکم و ایدیکم» که با مجرور آوردن «ایدیکم» و عطف کردن آن بر لفظ «وجوهکم» معنای حرف «باء» را در «ایدیکم» لحاظ کرده است. بنابراین معنایی که حرف «باء» افاده می کند در «أرجلکم» نمی آید ولی در «ایدیکم» در بحث تیمم آن معنا لحاظ می شود و آن معنا بر حسب تفاسیر شیعه که متخذ از روایات است معنی تبعیض است. بنابراین مفاد آیه در بخش وضو این است: «بخشی از سر باید مسح شود و باها نیز مسح شود» در تبعیض در ترجمه «أرجلکم» لحاظ نشده است. ولی در بخش تیمم، از آن رو که «ایدی» بر لفظ «وجوه» عطف شده معنای حرف «باء» که تبعیض است شامل «ایدی» نیز می شود. بنابراین مفاد آن این است: در تیمم بخشی از صورت (پیشانی) و بخشی از دست (روی) دست از مسح تا سر انگشتان باید مسح شود. پس ترجمه دقیق که تمام معنای آیه را برساند این است: «بخشی از سرهایتان را مسح و پاهایتان را مسح نمایند... و اگر آب نیافتند آهنگ خاکی پاک کنید. و از آن بخشی از صورتتان و بخشی از دست هایتان را مسح کنید.»

حالت ترجمه ها را مرور می کنیم و مسامحه آن را در می یابیم.
 «و سر و پاها را تا مفصل (- برآمدگی پشت پا) مسح کنید... با خاک پاکی تیمم کنید و از آن به صورت (= پیشانی) و دستها بکشید». (مکارم شیرازی)
 «و سر و پاهای خودتان را تا برآمدگی پیشین [هر دو پا] مسح کنید... پس با خاک پاک تیمم کنید و از آن به صورت و دست هایتان بکشید». (فولادوند)
 «و سرها و پاهایتان را تا برآمدگی های روی پا مسح کنید... پس آهنگ خاکی پاک کنید و روینها و دست هایتان را مسح کنید» (مجتبوی)
 چنانکه ملاحظه می کنید در هیچ یک از ترجمه های فوق به رغم تفاوتی که در آیه وجود دارد، اثری از تفاوت نیست. در دیگر ترجمه ها نیز امر به همین منوال است.
 آری در ترجمه موسوی گرماردی آمده است:
 «و بخشی از سرتان را مسح کنید و نیز پاهایتان را تا برآمدگی روی پا... به خاکی پاک تیمم کنید؛ با آن بخشی از چهره و دست های خود را مسح نمایید».
 تنها در این ترجمه معنای حرف «باء» در آنجا که باید، منعکس شده و آنجا که نباید لحاظ نگردیده است.

۸. قد أفلح المؤمنون... الذین هم لفروجهم حافظون إلا علی از واجهم أو ما ملکت ایمانهم (مؤمنون)،

۴۲۳-۲۵۱ (۶)

۶۷۷۹

نگاهی به ترجمه ها:

«به راستی که مؤمنان رستگارند... کسانی که پاکدامند، مگر در مورد همسرانشان یا کنیزانی که به دست آورده اند». (فولادوند)

«... آنان که پاکدامند جز با همسران خویش یا کنیزانشان». (گرماردی)

«... کسانی که پاکدامنی می ورزند مگر در مورد زنانشان یا ملک یمینشان». (عرمشامی) بررسی:

در این ترجمه ها «حفظ فروج» به پاکدامنی ترجمه شده است. از این لحاظ که قرآن در بیان مسائل جنسی و مانند آن به کنایه سخن می گوید و در ترجمه نیز باید این روش قرآنی به کار گرفته شود، شایسته تقدیر است ولی با توجه به استثنایی که در آیه بعد بیان شده «حفظ فروج» را به پاکدامنی معنا کردن، مفهوم نامناسبی را ارائه می کند. زیرا مفاد و مفهوم دو آیه چنین می شود:

«مؤمنان در مورد همسران و کنیزانشان پاکدامن نیستند»

بنابراین مناسب آن است که «حفظ فروج» به همان «نگهداشتن شرمگاه» یا به «آمیزش نکردن» یا «خودداری کردن از آمیزش» و مانند اینها ترجمه شود تا با استثنای آیه بعد همخوان شود و مفهومی نادرست القا نگردد. برخی از مترجمان چنین نوشته اند:

«آنان که شرمگاه خود را (از حرام) نگهدارند، مگر بر همسران یا کنیزان خویش» (مجتبوی)

در این ترجمه نیز اضافه کردن «از حرام» در ترجمه همان مفهوم غلط را ارائه می کند، زیرا مفاد و مفهوم دو آیه چنین می شود:

«مؤمنان شرمگاه خود را بر همسرانشان و کنیزانشان از حرام نگهدار نیستند».

در ترجمه ای دیگر می خوانیم:

«آنها که دامان خود را (از آلوده شدن به بی عفتی) حفظ می کنند. تنها آمیزش جنسی با همسران و کنیزانشان دارند» (مکارم شیرازی)

این ترجمه از مفهوم نادرست پیشین مصون مانده است ولی مشکل دیگری را به همراه دارد و آن منقطع گرفتن استثناس است که خلاف ظاهر آیه شریفه است.

۹. مضارع مجزوم در جواب اشیای سنة

و قال ربکم اذعوتی أستجب لکم (غانر، ۶۰/۴۰)

أوفوا بعهدی أوف بعهدکم (بقره، ۴۰/۲)

فاذکرونی أذکرکم (بقره، ۱۵۲)

۶۷۸۵

در این آیات فعل های مضارع «استجب»، «أوف» و «أذکرکم» به صورت مجزوم آمده است زیرا در جواب فعل های امر «ادعونی»، «أوفوا» و «أذکرونی» قرار گرفته است. اهل ادب گفته اند مجزوم بودن فعل مضارع در جواب طلب (امر و نهی، عرض و تحضیض، و تمنی) و استفهام از آن روی مجزوم می شوند که شرطی مقدر دارند. بنابراین:

ادعونی استجب لکم یعنی ادعونی ان تدعونی استجب لکم
أوفوا بعهدی أوف بعهدکم یعنی: اوفوا بعهدی ان توفوا بعهدی اوف بعهدکم
فأذکرونی أذکرکم یعنی: أذکرونی ان تذکرونی أذکرکم.
براین اساس مفاد آیات مذکور چنین می شود:

«مرا بخوانید (اگر بخوانید) شما را اجابت می کنم»

«به عهد من وفا کنید (اگر وفا کنید) من نیز به عهد شما وفا می کنم»

«مرا یاد کنید (اگر یاد کنید) من نیز شما را یاد می کنم»

با توجه به آنچه گذشت ترجمه آیات فوق به صورت ذیل خالی از مسامحه نخواهد بود.

«پروردگارتان فرمود: مرا بخوانید تا پاسختان دهم.» (گرمارودی)

«به پیمانتان وفا کنید، تا به پیمانتان وفا کنم.» (فولادوند)

«پس به یاد من باشید، تا به یاد شما باشم.» (مکارم شیرازی)

زیرا کلمه «تا» معنایی را القا می کند که آیات شریفه با توجه به تقدیر شرط آن را برنمی تابد زیرا ترجمه های یاد شده ترجمه این عبارات است «ادعونی لاستجب لکم»، «أوفو بعهدی لاوفی بعهدکم»، «أذکرونی لاذکرکم» برای روشن شدن حقیقت یاد شده به آیه زیر و ترجمه آن توجه کنید: «ولا تأکلوا أموالکم بینکم بالباطل و تدلوا بها إلى الحکام لتأکلوا فریقاً من أموال الناس.» (بقره/۱۸۸)
«و دارایی های همسایگان را میان خود به نادرستی مخورید و آنها را (با رشوه) به سوی داوران سرازیر نکنید تا بخشی از دارایی های مردم را آگاهانه بخورید.» (گرمارودی)

در این دو آیه بعد از فعل های طلب (لا تأکلوا) و (لا تمسکوهن) فعل های مضارع همراه با «ال» (لتأکلوا) و (لتمسکوهن) آمده است و معادل آن «تا» و (برای) قرار داده شده است که مناسب و دقیق است، ولی مترجمان در موردی که مضارع بعد از فعل طلب و مانند آن به صورت مجزوم آمده مانند آیاتی که در اول بحث ملاحظه کردید و ده ها آیه دیگر، از حرف «تا» استفاده کرده اند و میان این موارد و مواردی که فعل مضارع با لام تعلیل منصوب شده است تفاوتی نگذاشته اند.

قابل ذکر است که نه تنها ترجمه دقیق وانهاده شده بلکه نکته ای را که آیات، با مجزوم آوردن فعل مضارع در صدد بیان آن بوده اند نهان مانده است. برای مثال آیه ۶۱ سوره بقره را مورد دقت



قرار می دهیم: و إذ قلتم یموسی لن نصبر علی طعام واحد فادع لنا ربک یخرج لنا مما تبت الأرض، «و (یاد کنید) آن گاه را که گفتید: ای موسی! هرگز یک (رنگ) خوراک را برنمی تابیم به خاطر ما از پروردگارت بخواه تا برای ما از آنچه زمین می رویاند... برآورد.» (گرمارودی)

در آیه شریفه «یخرج» در جواب فعل امر (ادع) به صورت مجزوم آمده است و در این ترجمه و سایر ترجمه ها بدین صورت (تا برای ما برآورد) ترجمه شده، در حالی که ترجمه دقیق آیه این است. «برای ما از پروردگارت بخواه (که رویدنی های زمین را برای ما برآورد اگر بخواهی) او از آنچه زمین می رویاند برای ما برمی آورد».

و گویای این نکته است که قوم موسی می دانستند که دعای موسی به درگاه خدا اصابت حتمی را به دنبال دارد.

«از او بخواه اگر بخواهی همان می کند (ادع لنا ربک یخرج)؛ نه بخوان تا چنین کند. از این تعبیر نکته یاد شده استفاده نمی شود».

۱۰. در ترجمه آیات زیر دقت شود.

و لایحرمون ما حرم الله و رسوله (توبه، ۲۹/۹)

و آنچه را خدا و پیامبرش حرام کرده اند حرام نمی دانند. (گرمارودی)

و آنچه را خدا و فرستاده اش حرام گردانیده اند حرام نمی دانند. (فولادوند)

أن الله بریء من المشرکین و رسوله (توبه/۳)

«خداوند و پیامبرش از مشرکان بیزارند» (گرمارودی)

«خداوند و پیامبرش در برابر مشرکان تعهدی ندارند.» (فولادوند)

«خدا و پیامبرش از مشرکان بیزارند.» (مکارم شیرازی)

ترجمه های فوق به رغم اینکه بی اشکال می نماید ولی برخلاف روش و رویه قرآن در اسناد فعل به خدا و غیر خدا جمله پردازی شده است زیرا روش قرآن تفکیک استناد فعل به خدا و غیر خدا است یعنی، «حرام نمی دانند» و «بیزارند» که فعل ها به صورت جمع به خدا و پیامبر اسناد داده شده است صحیح نمی نماید. ادب و روش قرآن آن است که گفته شود: «خدا از مشرکان بیزار است و نیز پیامبر او». یا «آنچه را خدا حرام کرده و پیامبرش حرام شمرده است».

حقیقت یاد شده نیازمند توضیح و تفصیل است که ذیلاً به آن می پردازیم.

تکرار یک کلمه یا یک جمله و آوردن اسم ظاهر به جای ضمیر در همه زبان ها به ویژه در زبان عرب و به خصوص در قرآن که بنای آن بر ایجاز است خالی از وجه و نکته نخواهد بود. با توجه به



این معنا باید نکته تکرار در آیات ذیل را دریابیم.

ولما رء المؤمنون الأحزاب قالوا هذا ما وعدنا الله ورسوله، وصدق الله ورسوله (احزاب، ۲۲/۲۳)
ذلك بانهم شاقوا الله ورسوله، و من يشاقق الله ورسوله، فان الله شديد العقاب (انفال، ۱۳/۸)
و من يطع الله ورسوله، يدخله جنت تجري من تحتها الأنهار... و من يعص الله ورسوله، وبتعد
حدوده، يدخله ناراً (نساء، ۱۳/۲ و ۱۲)

در آیات یاد شده و نظایر آن «الله» و «رسول» تکرار شده و اسم ظاهر به جای ضمیر آورده شده است، به رغم اینکه قاعده اولیه آن است که به صورت ضمیر مثنی و بدین صورت آورده می شود: «قالوا هذا ما وعدنا الله ورسوله و صدقا» و آیه دوم بدین گونه می بود: شاقوا الله ورسوله و من يشاققهما، و آیه سوم بدین صورت می بود: من يطع الله ورسوله و من يعصهما يدخله ناراً یعنی به جای «الله» در بخش دوم آیات، از ضمیر مثنی استفاده می شد.

سر تکرار و آوردن اسم ظاهر به جای ضمیر در آیات فوق و نظایر آنها با توجه به شواهد قطعی و مسلم نکته تکرار، ابای قرآن است از اینکه میان خدا و غیر خدا را بایک ضمیر جمع کند و در استناد افعال به خدا و غیر خدا فعل های مثنی و جمع به کاربرد. حقیقت یاد شده را از آیات زیر و نظایر آن که بسیار است می توان کشف کرد.

الف) در سوره انفال آیه ۲۴ می خوانیم: يا ايها الذين آمنوا استجبوا لله وللرسول إذا دعاكم لما يحييكم

این کریمه مؤمنان را به اجابت خدا و پیامبرش فرا می خواند و آن گاه با عبارت «إذا دعاكم لما يحييكم» مورد اجابت را بیان می کند ولی فعل «دعا» را مفرد می آورد و نمی فرماید «إذا دعواكم» به صورت مثنی یا اینکه مراد هم دعوت خداست و هم دعوت رسول او.

شاهد این معنا سخن خداوند است که در خطاب به پیامبرش فرمود:

ادع إلى سبيل ربك بالحكمة والموعظة الحسنة (حل، ۱۶/۱۲۵)

ب) در سوره انفال آیه ۲۰ آمده است: يا ايها الذين آمنوا اطيعوا الله ورسوله، ولا تولوا عنه و أنتم تسمعون.

این آیه نخست مؤمنان را به اطاعت از خدا و رسول فرا می خواند و سپس آنان را از روی برتافتن از خدا و رسول او باز می دارد ولی در این جمله از ضمیر مفرد «عنه» برای خدا و رسول استفاده می کند و نمی فرماید: «ولا تولوا عنهما» به رغم اینکه مراد عدم تولی از خدا و همچنین عبادت تالی از رسول خداست.

از شواهد فوق و نظایر آن که بسیار است این حقیقت به روشنی آشکار می شود که قرآن ابا

دارد از اینکه خدا و غیر خدا را در یک فعل و با ضمیر مثنی و یا جمع ذکر کند.

این منظور در لسان العرب در ماده (عصى) آورده است:

ورد في الحديث ان رجلاً قال: من يطع الله ورسوله فقد رشد و من يعصهما فقد غوى. فقال له النبي (ص): بشن الخطيب انت اقل: و من يعص الله ورسوله فقد غوى. سپس می گوید: پیامبر (ص) از آن روی آن مرد را نکوهش کرد که او میان خدا و رسولش را در یک ضمیر جمع کرد که گفت: «و من يعصهما».

دفع شبهه

در دو آیه از آیات قرآن (تا آنجا که راقم این سطور به یاد دارد) خلاف آنچه ذکر شد به چشم می خورد. یکم، آیه ۲۴ سوره مائده که سخن موسی را چنین حکایت می کند:

قالوا يعوسى إننا لن ندخلها أبداً ما داموا فيها فاذهب أنت و ربك فقتلا إنا ههنا قاعدون

در این آیه فعل «قتلا» میان خدا و موسی را در یک ضمیر مثنی، جمع کرده است.

دوم، آیه ۶۵ سوره احزاب که فرمود: إن الله و ملائکته يصلون علی النبی یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه و سلموا تسليماً.

در این آیه فعل «یصلون» را به خدا و فرشتگان اسناد داده است و در یک ضمیر، جمع کرده است. پاسخ:

آیه اول حکایت سخن کسانی است که از فرمان خدا و پیامبرش حضرت موسی سرپیچی کردند؛ در این سخنشان انواعی از اهانت و جهل به مقام خدای سبحان یافت می شود که از جمله آنهاست جمع کردن میان خدا و موسی در فعل «قاتلا» و خداوند سخن آنان را همانگونه که بیان کرده اند آورده است و سخنشان را با تمام محتوایی که دارد مردود دانسته است و آنها را در پایان آیه ۲۶ فاسق شمرده و فرموده است: «فلاتأس علی القوم الفاسقین»، و آیه دوم اگر چه به حسب ظاهر فعل «یصلون» به خدا و پیامبران نسبت داده شده و تفکیکی دیده نمی شود ولی با توجه به شواهدی که یاد شد ناگزیر باید گفته شود «یصلون» تنها مربوط به فرشتگان است و فعلی که اسنادش به خدا باشد مقدر است یعنی، «ان الله یصلی علی النبی و ملائکته یصلون...» شاهد این تقدیر آیه ای دیگر است که فرمود: هو الذی یصلی علیکم و ملائکته لیخرجکم من الظلمات إلى النور (احزاب، ۲۳/۳۳)

در این آیه فرموده: «هو و ملائکته یصلون علیکم...»

گو یا به خاطر رعایت نکته یاد شده، که طبری در معنای آیه ۵۶ سوره احزاب «إن الله و ملائکته یصلون...» می نویسد:

«معناه ان الله یصلی علی النبی و یشی علیه... و ملائکته یصلون علیه باحسن الثناء»^{۱۱}

بنابراین بر مترجمان است که این روش قرآنی را در ترجمه ها به کار ببندند و خدا و غیر او را در یک ضمیر و با فعل مثنی یا جمع یاد نکنند و آن گونه که قرآن عمل کرده میان خدا و غیر او را در ضمائر و در اسناد افعال جمع نکنند.
تذکر:

نا تہ چه به آنچه یاد شد اگر ضمائر «نحن» و «انا» چه به صورت متصل مرفوعی یا منصوبی یا مجروری، در قرآن آورده شده و مراد از آن خداوند باشد به خاطر بیان عظمت ضمیر جمع به کار رفته است و نباید توهم شود که مراد از آنها خدا و کارگزاران آفرینش مانند فرشتگان هستند.
مانند: *إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ* (قدر، ۱/۹۷) و *إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ* (حجر، ۹/۱۵) و موارد دیگر.

۱۱. من بعد وصية يوصي بها أو دين غير مضار (نساء، ۱۲/۲)

این بخش از آیه شریفه پس از آنکه سهم الارث برادران و خواهران متوفی را بیان می کند یادآور می شود که سهام یاد شده در غیر مقدار و مورد وصیت و دین متوفی است.

اینک ترجمه های این بخش از آیه شریفه را ملاحظه می کنیم.

«آنان پس از قبول وصیت و عمل به آن یا پرداخت وام (متوفی) در یک سوم شریکند، و باید که وصیت به حال ورثه زیان رسان (مازاد بر ثلث) نباشد». (خوشامی)

«(البته) پس از (انجام) وصیتی بی زیان که می شود یا (پرداخت) وامی (که وجود دارد)» (گرمادی)

«پس از بعد وصیتی که کرده شود یا وامی نا زیان آورنده» (معزی)

«از بعد وصیتی که کرده به آن یا دینی غیر ضرر رساننده» (مصباح زاده)

«پس از (گزاردن) وصیتی که به آن شده یا پرداخت دینی که داشته است، بی آنکه (این وصیت و دین) زیان آور باشد» (نجیبی)

چنانکه ملاحظه می کنید برخی از مترجمان «غیر مضار» را قید برای «وصیه» شمرده اند و زیان آور نبودن را تنها در ارتباط با وصیت معنا کرده اند (ترجمه اول و دوم). برخی دیگر آن را قید «دین» گرفته اند و تنها وام زیان رسان را مطرح کردند (ترجمه سوم و چهارم) و برخی نیز آن را قید هر دو دانسته اند و دین و وصیت زیان رسان را معتبر ندانسته اند و کسر آن را از ترکه متوفی روا نشموده اند (ترجمه آخر).

بررسی:

گو یا کسانی که «غیر مضار» را تنها قید «وصیه» شمرده اند به این دلیل بوده که دین و وامی که بر عهده متوفی است چه به حال وارث زیان آور باشد و چه زیان آور نباشد باید پرداخته شود.

و شاید کسانی که «غیر مضار» را فقط قید «دین» دانسته اند به این نکته توجه کرده اند که اولاً «وصیه» مؤنث است و «غیر مضار» که حال می باشد، باید با صاحب حال از حیث مذکر و مؤنث بودن مطابقت کند پس اگر «غیر مضار» حال و قید برای «وصیه» فرض شود باید «غیر مضار» می بود. مانند: «اتوهن أجورهن بالمعروف محصنات غير مسافحات» (نساء، ۲۵/۴) در این کریمه «غیر مسافحات» حال برای ضمیر مفعولی «اتوهن» قرار گرفته و با صاحب حال از نظر تأنیت مطابقت نموده است.

و ثانیاً برای دفع اشتباه لازم بود «غیر مضار» پس از «وصیه» ذکر می شد و جمله بدین صورت می بود: «من بعد وصية غير مضارة يوصي بها أو دين»

و کسانی که «غیر مضار» را قید هر دو عنوان یعنی «وصیه» و «دین» دانسته اند نظر به ظاهر آیه و حکمت این دستور داشته اند که اگر نباید ضرری از جانب متوفی متوجه وارثان شود تفاوتی میان دین و وصیت نیست.

این دیدگاه با اشکالاتی چند مواجه است:

۱. دیون متوفی باید پرداخته شود و نمی توان برای دفع ضرر از وارثان ضرری را متوجه طلبکاران کرد. زیرا ممکن نیست خداوند به خاطر اینکه وارثان زیان نینند حقوق طلبکاران را نادیده گیرد و حکم فرماید که دیون آنان ساقط است.

۲. «وصیه» مؤنث است و «غیر مضار» مذکر و در مبحث حال بیان شده که حال مانند خبر باید از حیث مذکر و مؤنث با ذوالحال تطابق داشته باشد. که سر آن انطباق ضمیر با مرجع آن است.

۳. «غیر مضار» مفرد است و در صورتی که حال از هر دو عنوان یعنی «وصیه» و «دین» قرار گیرد باید با صیغه مثنی (غیر مضارین) آورده می شد مانند: *لا تدخلوا بيوت النبي إلا يؤذن لكم إلى طعام غير ناظرين إناه* (احزاب، ۵۳/۳۳) در این آیه «غیر ناظرین» حال است و با ذوالحال خود یعنی ضمیر «کم» از حیث جمع بودن مطابقت کرده است. به نظر ما هیچ یک از سه مشکل مذکور بر این نظر وارد نیست و حق آن است که «غیر مضار» قید برای هر دو عنوان است.
پاسخ اشکالات:

اما اشکال اول: واژه «دین» در لغت عرب مرادف وام و قرض در فارسی نیست بلکه معنایی اعم دارد یعنی هم شامل وام و قرض می شود و هم شامل بدهی های برخاسته از خرید و فروش به

۲۷۸۵

۲۷۸۵

صورت نسیه و سلف. شاهد این معنا علاوه بر تصریح اهل لغت آیه ۲۸۲ سوره بقره است که فرمود: «إِذَا تَدَايَنْتُمْ بِدِينٍ إِلَىٰ أَجَلٍ مَّسْمُومٍ فَالْكُتُوبَةُ»

این بخش از آیه از مؤمنان خواسته که «دین» و بدهی مکتوب شود. و پس از بیان مسائلی چند بر این فرمان تأکید می‌کند و توصیه می‌کند که دین چه خرد و چه کلان، باید نوشته شود (و لاتسمنوا آن نکتبه صغیراً أو کبیراً إلىٰ أجله) و سپس یادآور می‌شود که اگر معاملات نقدی است ضرورت کتابت ندارد «إلّا أن تكون تجارة حاضرة تدبرونها بینکم فلیس علیکم جناح الّا نکتبوها» از جمله اخیر به روشنی معلوم می‌شود که مراد از «دین» در صدر آیه هر نوع بدهی است چه به صورت وام و قرض و چه به صورت معاملاتی که مبیع نقداً پرداخت می‌شود و ثمن مدت دار است (معاملات نسیه‌ای) و چه مبادلاتی که «ثمن» نقداً پرداخت می‌شود و مبیع به آینده حواله می‌گردد. (مبادلات سلم و سلف)

با توجه به آنچه گفته شد عدم اعتبار دیونی که مایه ضرر و زیان وارث است معلوم می‌شود، بدین آنکه طلبکار از حق خویش محروم گردد. بدین شرح که شخص متوفی پیش از مردنش مبادله‌ای نسیه‌ای انجام داده، یعنی ثمن را بدهکار است پس از مرگش اگر وارثان مشاهده کردند که این مبادله ضرری بوده است یعنی متوفی جنسی را که باید مثلاً به هزار تومان می‌خرید آن را به صورت نسیه به صد هزار تومان خریده است و این مبلغ را به فروشنده بدهکار است ولی وارثان به روشنی درمی‌یابند که این دین ضرری است، در این صورت حق دارند که معامله را فسخ کنند و جنس خریداری شده یا مثل آن یا قیمتش را به فروشنده بپردازند. در اینکه آیا قصد اضرار به ورثه از سوی مورث شرط است یا صرف زیان آور بودن کافی است باید در فقه مورد بحث قرار گیرد.

اما اشکال دوم: از آن رو که «غیر مضار» هم حال برای «وصیة» است که مؤنث است و هم حال برای «دین» است که مذکر است و عطف به وسیله حرف «أو» صورت گرفته است، در این گونه موارد می‌توان جانب یک عنوان را گرفت و حال را بر طبق آن آورد. چنانکه در ارجاع ضمیر به دو چیزی که یکی مذکر و دیگری مؤنث است می‌توان جانب یکی را گرفت و ضمیر را بر طبق آن گزینش کرد مانند: من یکسب خطیبة او ائماً ثم یوم به برئاً (نساء، ۱۱۲/۴) در اینجا ضمیر «به» به «خطیبة» و «ائمه» بازگشته و به صورت مفرد آمده و جانب مذکر (ائمه) گزینش شده است، به خلاف: و اذا راوا تجارة او لهواً انفضوا الیها (جمعه، ۱۱/۶۲) که مراد از ضمیر هم «تجارة» هست و هم «لهوا» ولی به لحاظ «تجارة» مؤنث آه، ده شده است.

اما اشکال سوم: تطابق حال و خیر و صفت در تشبیه و جمع در صورتی لازم است که ذوالحال و مانند آن یا مثنی و جمع باشند، یا به صورت عطف به «او» و مانند آن در حکم مثنی و جمع بوده باشند

۲۷۸۷

اما اگر دو یا چند چیز به وسیله حرف «او» عطف شده باشند ضرورتی ندارد که حال و خیر به صورت مثنی و جمع آورده شود بلکه می‌تواند به صورت مفرد باشد. مثلاً گفته می‌شود: «زید او عمر جاء» نه «جاء» یا «جاء زید او عمر زاکباً» نه «راکبین». در اینجا «راکباً» هم حال برای «زید» است و هم برای «عمر» اما چون این دو به وسیله «او» به یکدیگر عطف شده‌اند، «راکباً» به صورت مفرد آورده می‌شود. برخی دیگر از مترجمان این بخش از آیه: من بعد وصیة یوصی بها او دین، را بر خلاف ظاهر آن ترجمه کرده‌اند.

پس از انجام وصیتی که بدان سفارش کرده و یا بدهی (که باید پرداخت شود) در حالی که (آن وصیت کننده) ضرر زننده نباشد. (رضای اصفهانی)

در این ترجمه فعل «یوصی» که مجهول است و باید به «سفارش شده» یا «سفارش می‌شود» ترجمه شود، به صورت فعل معلوم معنا شده است. این لغزش مایه لغزش در ترجمه «غیر مضار» نیز شده است زیرا گمان شده «غیر مضار» حال برای ضمیر فاعلی «یوصی» است. گویا منشأ اشتباه تفاسیری چون «الکشاف» و «التحریر و التنبیر» است. در کشاف آمده است: «غیر مضار» حال ای یوصی بها و هو غیر مضار لورثته.

ولی دقت در کلام زمخشری تردیدی باقی نمی‌گذارد که او آیه را بر حسب قرائتی دیگر که «یوصی» را به صورت معلوم خوانده، تفسیر کرده است.

ناگفته نماند که می‌توان بر اساس قرائت «یوصی» با توجیهاات و تقدیراتی «غیر مضار» را حال برای وصیت کننده شمرد ولی باید توجه داشت که کلام خداوند آن چنان روشن است که نیازمند آن گونه توجیهاات و تقدیرات نیست و نباید باشد زیرا کلامی که در اوج فصاحت و بلاغت است به دور است که درباره این جمله اش «من بعد وصیة یوصی بها او دین» گفته شود: یعنی «من بعد وصیة یوصی بها او دین، یوصی الموصی غیر مضار» چنانکه زمخشری آن را در قرائت «یوصی» به صورت مجهول پیشنهاد کرده است.

۱۲. یا ایها الناس اتقوا ربکم الذی خلقکم من نفس واحدة و خلق منها زوجها و بثّ منهما رجلاً کثیراً و نساءً (نساء، ۱/۴)

سخن در این آیه درباره «من» در «خلق منها زوجها» است. پیش از بیان حقیقت چند ترجمه را مرور می‌کنیم.

«ای مردم از (مخالفت) پروردگارتان بپرهیزید همان کسی که همه شما را از یک انسان آفرید و همسر او را (نیز) از جنس او خلق کرد» (مکارم شیرازی)

۲۷۸۸

«... همان کسی که شما را از تنی بیگانه آفرید و از (سرشت) او همسرش را پدید آورد» (گیمارودی)
 «... آن که شما را از یک تن - آدم (ع) - آفرید و جفت او را از (جنس) او آفرید.» (مجنوبی)
 «... که شما را از نفس (نفس واحدی) آفرید و جفتش را (نیز) از او آفرید.» (فلا دوندا)

توضیح و مبنای ترجمه‌ها

حرف «من» در معانی متعددی به کار می‌رود مثلاً «من» در این کریمه «إنا خلقنا الإنسان من نطفة» ما انسان را از نطفه آفریدیم (انسان، ۲/۷۶) نشوئیه است که از اقسام ابتدائیه به شمار می‌آید و در این آیه «اذبعت فهم رسولاً من أنفسهم» آنگاه که در میان آنان پیامبری از خودشان برانگیخت (آل عمران، ۳/۱۶۲) معنای نوع و جنس را به همراه دارد یعنی آن پیامبر همنوع خودشان بود و از جنس همانان بود. بی تردید «من» در «خلقکم من نفس واحدة» و «بث منهما رجلاً كثيراً ونساء» از قسم اول است. اما در اینکه «من» در «خلق منها زوجها» از کدام قسم است میان مفسران اختلاف است ترجمه‌های اول و دوم و سوم به دلیل اضافه کردن کلمه جنس یا سرشت در ترجمه آیه، دومین معنا را برگزیده‌اند. و گویا چهارمین ترجمه معنای اول را انتخاب کرده است.

بررسی:

اگر چه «من» در «خلق منها زوجها» ذاتاً هر دو معنای یاد شده را بر می‌تابد و مترجم نیز در این گونه موارد مبنایی را برمی‌گزیند و ترجمه‌اش را بر آن مبنا ارائه می‌کند. و نویسنده این مقاله در این نوشتار بر آن نیست که ترجمه‌ها را از حیث مبنا مورد ارزیابی قرار دهد بلکه به اشکالات آشکار و نیمه آشکار می‌پردازد، ولی در خصوص این آیه از آن رو که در خود آیه قرینه‌ای اطمینان بخش بر تعیین معنای اول «من» هست، خود را ناگزیر از بیان آن می‌داند. توضیح اینکه، آیه شریفه به صراحت بیان فرموده است که خداوند همه انسان‌ها را از «نفس واحدة» یعنی حضرت آدم به وجود آورده است «خلقکم من نفس واحدة» پس آن حضرت رأس هرم قرار دارد و همگان متولد شده از اویند و او تنها منشأ آدمیان است، این در حالی است که در فیرازی دیگر از همین آیه می‌فرماید «بث منهما رجلاً كثيراً ونساء». این بخش از آیه مردان و زنان را - که مراد از آن یا همه انسان‌ها هستند یا بخشی از آنها - منشعب از دو تن یعنی آدم و همسرش، حوا می‌داند و رأس هرم در خلقت آدمیان را دو تن قرار می‌دهد. بنابراین دو جمله «خلقکم من نفس واحدة» و «بث منهما رجلاً كثيراً ونساء» به ظاهر متعارض می‌نمایند. تنها راه حل این تعارض و تنافی در گرو آن است که «من» در «خلق منها زوجها» از قسم اول باشد یعنی بیان کند که همسر آدم از آدم پدید آمد، به تعبیر دیگر منشأ خلقت حوا همسرش آدم بوده است بر این فرض تنافی و تعارض به روشنی حل می‌شود زیرا آنگاه که فرض شود همسر آدم نیز

از آدم پدید آمده باشد طبعاً سایر انسان‌ها که از آن دو آفریده شده‌اند باز هم در رأس هرم همان «نفس واحده» یعنی آدم خواهد بود به خلاف اینکه «من» در «خلق منها زوجها» بیانگر نوع و جنس باشد و گفته شود: همسر آدم را از نوع و جنس آدم آفرید. بر این فرض بازگشت خلقت همسر نفس واحده به آن نفس بر نمی‌گردد و شخصیتی مستقل و همپراز و در ردیف نفس واحده خواهد بود و در نتیجه به حکم «و بث منهما رجلاً كثيراً ونساء» مفاد «خلقکم من نفس واحدة» درست نمی‌نماید.

بنابراین ترجمه‌هایی که کلمه «نفس» و مانند آن را در ترجمه افزوده‌اند راه صواب نپسوده‌اند چه ترجمه‌هایی که این افزوده را در متن ترجمه آورده‌اند و چه آنهایی که آن را در داخل پرانتز و گروه قرار داده‌اند.

قابل ذکر است که بر اساس معنای اول، آیه شریفه بیان نمی‌کند که همسر «نفس واحده» چگونه از او پدید آمده است و روایاتی که بیانگر چگونگی خلقت حوا از آدم است، دارای ضعف‌هایی است که نمی‌توان به آنها اعتماد کرد.

افزوده‌های تفسیری و توضیحی در ترجمه‌ها

بحث پیشین توجه به افزوده‌های تفسیری را ضروری می‌سازد. غالب مترجمان به ویژه مترجمان در نیم قرن اخیر برای روشن شدن مفاد آیه این رویه را برگزیده‌اند که کلمات و جملات را با هدف توضیح و زدودن اجمال و ابهام در داخل گروه یا پرانتز و چه بسا برخی افزوده‌های تفسیری را در متن ترجمه قرار می‌دهند. این روش از جهات گوناگونی قابل ارزیابی است:

۱. آیا نیازی به این افزوده‌ها احساس می‌شود؟
 ۲. آیا قانون و قاعده‌ای در این خصوص بیان شده است؟
 ۳. آیا مترجمان یکسان عمل کرده‌اند؟
 ۴. آیا یک مترجم در سراسر ترجمه رویه‌ای یکسان داشته است؟
 ۵. آیا افزوده‌ها موجب تغییر و دگرگونی مفاد آیه نشده است؟
 ۶. آیا در این خصوص افراط و تفریط دیده نمی‌شود؟
- اینها و مانند اینها مباحث مهمی است که باید مورد دقت و تأمل قرار گیرد ولی بیشتر این مباحث از بحث ما خارج است لذا تنها به مواردی پرداخته می‌شود که لغزش ترجمه‌ها را در پی داشته باشد. لغزش در افزوده‌های تفسیری را می‌توان در چند بخش ملاحظه کرد.
۱. افزوده‌های تفسیری و توضیحی که مفاد آیه را دگرگون می‌سازد.
 ۲. افزوده‌هایی که موجب تضییق نطاق وسیع آیه می‌شود و قرینه پیوسته‌ای بر آن تطبیق نیست.

۳. افزوده‌هایی که موجب توسعه نطق آیه می‌شود بدون وجود قرائتی پیوسته.

۴. افزوده‌هایی که نکته یا نکاتی از آیه را پوشیده می‌دارد.

۵. افزوده‌هایی که رسایی آیات را مخدوش می‌نمایاند.

پس از ورود به بحث و ارائه نمونه‌هایی از آنچه یاد شده بیان این نکته ضروری است که برخی از آن چه افزوده به حساب می‌آید، با توجه به قرائن پیوسته و سیاق کلام، به روشنی استفاده می‌شود این گونه افزوده‌ها در حقیقت بازگردان متن است و افزوده تفسیری به حساب نمی‌آید لذا به نظر می‌رسد که حتی اگر در متن ترجمه هم آورده شود نه تنها لغزشی به حساب نمی‌آید که اگر داخل پرائنتر و کر و شنه نهاده شود قابل تأمل است. مثلاً در آیه شریفه «و من آیاته ان خلق لکم من انفسکم ازواجاً» (روم، ۳۰/۲۰) بی تردید «من» در «من انفسکم» بیانگر جنس و نوع است و ممکن نیست نشوئه شمرده شود لذا اگر در ترجمه آن، کلمه جنس یا نوع در متن ترجمه آید و نوشته شود: «برای شما از جنس خودتان همسرانی آفرید» نه تنها شایسته نقد نیست بلکه اگر کلمه جنس در پرائنتر و مانند آن آید جای سؤال و تأمل است زیرا کلمه جنس از حرف «من» در آیه شریفه به روشنی استفاده می‌شود. بنابراین در این بحث سخن در افزوده‌هایی است که قرائن پیوسته آن را حکایت نمی‌کند بلکه مجرد توضیح و رفع اجمال و ابهام از ترجمه، و گویاتر و رساتر کردن حقایقی است که آیات شریفه بیانگر آنهاست.

۱۳. من بعد وصیة یوصی بها او دین

اینک ترجمه‌هایی از این بخش از آیه را مرور می‌کنیم.

«(همه اینها)، بعد از انجام وصیتی است که او کرده و بعد از ادای دین است» (مکارم شیرازی)

«(این تقسیم‌ها) پس از (انجام) آن وصیتی است که می‌کند یا (پرداختن) وامی (که

دارد)» (کربازودی)

بررسی:

در غالب ترجمه‌ها از جمله ترجمه‌های یاد شده کلمات «انجام» و «پرداختن» و «ادای» افزوده تفسیری به حساب می‌آید زیرا معادل آن در آیه شریفه نیست و قرائن پیوسته نیز آن را حکایت نمی‌کند و معنایی را نشان می‌دهد که از آیه شریفه بر نمی‌آید بلکه خلاف آن استفاده می‌شود. توضیح اینکه، جمله «پس از انجام آن وصیتی است که می‌کند» یا «پس از انجام وصیتی است که کرده» دلالت دارد بر اینکه سهم الارث وارثان آنگاه به آنها می‌رسد و می‌توانند میان خودشان تقسیم کنند که وصیت‌های متوفی را انجام داده باشند.

در حالی که «من بعد وصیة» در آیه شریفه قیدی است برای اصل سهام یعنی سهام مذکور به

تمامی ترکه تعلق نمی‌گیرد. بلکه به بعد از مقدار وصیه تعلق می‌گیرد به تعبیری دیگر مالکیت وارثان از ترکه متوفی که حرف «لام» در «للكم مثل حظ الأنثیین» و «فلهن مثلنا ماتری» و... دلالت بر آن دارد مقید می‌شود به پس از مقدار وصیت و به تعبیری دیگر مشمول مقدار وصیت نمی‌شود. و این ربطی به انجام وصیت ندارد. و همچنین است افزوده «پرداختن» در «پس از پرداختن وامی که دارد». یا «بعد از ادای دین است» در آیه شریفه سخنی از پرداختن و ادای دین به میان نیامده است بلکه بیان می‌کند که سهام ارث به مقدار دین تعلق نمی‌گیرد و وارثان بجز مقدار دین را مالک می‌شوند. بنابراین لازم نیست دیون متوفی پرداخت شود یا وصیت‌های او انجام گیرد تا وارثان مالک سهام خویش گردند، در حالی که ترجمه‌های مذکور به روشنی می‌رساند که تا وصیت‌های متوفی انجام نگردد و تا دیوان او پرداخت نشود وارثان سهم خویش را نمی‌برند. برای روشن شدن حقیقت اگر فرض کنیم متوفی وصیت کرده است که مسجدی بسازند یا برای او حج بجای آورند یا... آیا وارثان باید صبر کنند تا مسجد ساخته شود و در ماه‌های آینده حج برای او گزارده شود سپس سهام را تقسیم کنند. قطعاً آیه شریفه چنین حکمی را بیان نکرده، و نه فقهاء این چنین فتوا داده‌اند. در حالی که ظاهر ترجمه‌ها گویای این معنا است.

۱. فولادوند، محمد مهدی، ترجمه قرآن، ۱۳۷۶.

۲. موسوی گرمارودی، سید علی، ترجمه قرآن، ۱۳۸۳.

۳. مکارم شیرازی، ناصر، ترجمه قرآن.

۴. موسوی گرمارودی، سید علی، ترجمه قرآن.

۵. رضایی اصفهانی و همکارانش، ترجمه قرآن، ۱۳۸۳.

۶. مکارم شیرازی، ناصر، در ترجمه آیه ۴۳ اعراف.

۷. موسوی گرمارودی، سید علی، ترجمه قرآن.

۸. فولادوند، محمد مهدی، ترجمه قرآن.

۹. میر و دگار جهانیان، موسوی گرمارودی، فولادوند، مکارم شیرازی.

۱۰. طبرسی، مجمع البیان، ۷ و ۸/۵۷۸.

۱۱. زمخشری، محمود، الکشاف، ۱/۴۸۶.